ياد خدا در سيره نظامى

ياد خدا در سيره نظامى

رسول خدا صلى ‏الله‏ عليه ‏و‏آله، اميرمؤمنان على عليه‏ السلام و امام حسين عليه‏ السلام

على امين‏ رستمى-1

چكيده

پژوهش در سيره معصومان عليهم‏السلام براى معرفى آن اسوه‏هاى حقيقى به جامعه، ضرورى است. سيره آن بزرگواران را مى‏توان در ابعاد فردى، اجتماعى، سياسى و فرهنگى بررسى كرد. يكى از محورهاى سيره معصومان عليهم‏السلام، سيره نظامى آن بزرگواران است كه ابعاد مختلفى دارد. يك بعد آن توجه به خدا و استمداد از او در تمام شرايط نظامى است.

در اين نوشتار ابعاد سيره معصومان عليهم‏السلام در اين موضوع بررسى شده است. بدين منظور پس از جمع‏آورى نمونه‏هاى فراوانى از سيره آن بزرگواران به دسته‏بندى و تجزيه و تحليل آن پرداخته شد. در روش آن بزرگواران توجه به خداوند، استمداد از او و توجه دادن ديگران به اين امر، در تمام شرايط نظامى اعم از آماده‏سازى سپاه، سختى‏هاى ميدان جنگ، شكست‏ها، پيروزى‏ها و مقابله با توطئه‏ها و فتنه‏ها، بسيار پررنگ و برجسته است.

كليدواژه‏ها: خدامحورى، سيره نبوى، سيره علوى، سيره امام حسين عليه‏السلام، سيره نظامى، شرايط سخت نظامى، پيروزى و اقتدار.

مقدّمه

از والاترين حالات آدمى، ياد خدا و عشق به كمال مطلق است كه سرآغاز هر خير و بركتى است. خدامحورى در تمامى حالات، در تنهايى‏ها، شدايد و مصيبت‏ها، برخوردارى‏ها و نعمت‏ها بهترين توفيق خداوندى است كه بر مقاومت انسان در سختى‏ها و گرفتارى‏ها مى‏افزايد، از سرمستى و غرور انسان جلوگيرى مى‏كند. همچنين زمينه‏ساز ارتقاى روحى و تصفيه اخلاق از رذايل مى‏شود. در سايه ياد خدا و براساس فطرت كمال‏دوستى، عشق به كمال مطلق و شوق به فناى در معشوق حقيقى ايجاد مى‏شود و انسان را آماده مى‏كند كه در راه او از همه چيز بگذرد و جز به رضاى او نينديشد. در ستايش چنين انسان‏هاى بلندمرتبه‏اى، خداوند مى‏فرمايد: «از ميان مردم كسانى هستند كه جانشان را در قبال رضاى الهى مى‏فروشند.» 1

خدامحورى و يا او، در تمام مراحل زندگى، به ويژه در ميدان جهاد فى سبيل‏اللّه مورد تأكيد قرآن كريم است. در سوره انفال آمده است: «اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد، چون با گروهى برخورد مى‏كنيد پايدارى ورزيد و خدا را بسيار ياد كنيد، باشد كه رستگار شويد.» 2 در اين آيه، ياد خدا و مقاومت، عامل پيروزى و فلاح معرفى شده است. زيرا عشق به خداست كه علاقه به زن و فرزند و مال و مقام را ـ كه سبب سستى در امر مبارزه و جهاد مى‏شود ـ از دل بيرون مى‏راند. امام سجاد عليه‏السلام در دعاى مرزداران مى‏فرمايد: «پروردگارا در پرتو ياد خدا ، دنياى فريبنده را از دل اين پاسداران مبارز بيرون كن و توجه به رزق و برق اموال را از قلب آنها دور ساز و بهشت را در برابر ديدگانشان قرار ده... .» 3

به دنبال ياد خدا، توكل به او مطرح مى‏شود. زيرا انسان در مسير زندگى به ويژه در مسائل مهمى چون صحنه‏هاى جهاد، با مشكلات فراوانى روبه‏رو مى‏شود و با توجه به محدوديت‏هايى كه دارد، به تنهايى بر انجام آنها توانا نيست. بنابراين، براى جبران حقارت و ضعف خود، در عين استفاده از اسباب مادى بايد به نيروى غيبى و قدرت بى‏پايان خدا تكيه كرده، از خداوند استمداد جويد تا به پيروزى نائل گردد.

از آنجا كه جهاد در اسلام با هدف گسترش حاكميت دين خداوند انجام مى‏پذيرد، عقيده و بينش خدامحورى در آن جايگاه ويژه‏اى دارد. رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در روايتى فرمودند: هيچ كارى نزد خدا در دنيا و آخرت رهايى‏بخش‏تر از ياد خدا نيست! اصحاب از اين سخن شگفت‏زده شدند و يكى از آنان پرسيد: حتى جنگيدن در راه خدا هم ارزش ياد خدا را ندارد؟! حضرت فرمود: اگر ياد خدا نبود اصلاً به جنگ امر نمى‏شديم. 4

رهبران معصوم اسلام در تمامى عمر شريفشان و در هر شرايطى، به ويژه در امور نظامى جز بر محور خداخواهى و جلب رضايت او اقدامى نمى‏كردند. همواره به زنده نگه‏داشتن ياد خدا كه لازمه خدامحورى در امور است، توصيه مى‏فرمودند. اميرمؤمنان على عليه‏السلام در خطبه‏اى كه براى جنگ‏آوران سپاهش در صفين بيان مى‏فرمايد، ضمن دعوت آنان به خدامحورى، با تمسك به آيه پيش‏گفته، 5 كثيرالذكر بودن را لازمه رستگارى بيان مى‏كند. 6

با توجه به بررسى‏هاى انجام گرفته، جاى پژوهشى مستقل در موضوع ياد خدا در سيره نظامى رهبران معصوم اسلام خالى است. بنابراين، نگاشته حاضر به طور اجمال به بررسى اين موضوع در سيره نظامى رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، اميرمؤمنان على عليه‏السلام و امام حسين عليه‏السلامپرداخته است و مى‏تواند درآمدى بر پژوهشى گسترده‏تر در اين موضوع باشد.

با توجه به مطالب يادشده، نوشته حاضر درصدد پاسخ‏گويى به اين سؤال‏هاست:

1. خدامحورى در سيره نظامى رهبران معصوم اسلام از چه جايگاهى برخوردار است؟

2. خدامحورى معصومان در شرايط متضاد؛ سخت نظامى و اقتدار سپاه اسلام، چگونه است؟

3. رهبران معصوم اسلام بعد از پيروزى يا شكست، چگونه از اصل خدامحورى استفاده كرده و به هدايت جامعه مى‏پردازند؟

توجه به خدا در اوضاع سخت نظامى و سياسى

در زندگى انسان عوامل متعددى مى‏تواند سبب نگرانى و اضطراب گردد. نداشتن پشتوانه و تكيه‏گاه مطمئن در مشكلات از مهم‏ترين آن عوامل است. در امور جزئى، ممكن است وجود پشتوانه‏اى‏كوچك براى حصول اطمينان نفس و آرامش روان كافى باشد، اما در امور پيچيده و مهم، تنها،تكيه‏گاهى‏بزرگ مى‏توانداندوه و پريشانى را رفع نمايد.

خداوند به عنوان يگانه قدرت مطلق عالم، مطمئن‏ترين و قوى‏ترين پشتوانه انسان براى رفع نگرانى‏ها و اضطراب است. در امور نظامى نيز عامل اصلى براى رسيدن به پيروزى، يارى خداوند تبارك و تعالى است. قرآن مجيد ما را با اين حقيقت آشنا مى‏كند و در ضمن بيان يارى ويژه خداوند به مؤمنان مى‏فرمايد: «... خدا هر كه را بخواهد به يارى خود تأييد مى‏كند...» 7 «... پيروزى جز از نزد خدا نيست، كه خدا شكست‏ناپذيرِ حكيم است.» 8 «اگر خدا شما را يارى كند، هيچ كس بر شما غالب نخواهد شد؛ و اگر دست از يارى شما بردارد، چه كسى بعد از او شما را يارى خواهد كرد؟ و مؤمنان بايد تنها بر خدا توكل كنند.» 9

رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و خدامحورى در اوضاع سخت نظامى و سياسى

اولياى الهى كه تنها به خداوند توكل مى‏كنند و ياد او را در دل دارند، همواره از آرامش و اطمينان وصف‏ناپذيرى برخوردارند و در بحرانى‏ترين مراحل زندگى و در مواجهه با سهمگين‏ترين رخدادها، خم به ابرو نمى‏آورند. سيره رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و اهل‏بيت مكرمش شاهد اين مدعاست.

در جنگ احد سستى و دنياطلبى مسلمانان، شكست سختى را بر آنان تحميل كرد و رنج‏ها و مصيبت‏هاى ناگوارى را بر رسول گرامى صلى‏الله‏عليه‏و‏آله وارد ساخت؛ اما همواره ذكر خدا و نجوا با حضرت دوست، مرهم زخم‏هاى حضرت و باعث تسلى‏خاطر شريفشان بوده است. اينك به نمونه‏هايى از خدامحورى رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در نبرد احد اشاره مى‏كنيم.

واقدى نقل مى‏كند: در جنگ احد رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، حباب‏بن منذربن جموح را براى كسب خبر و ارزيابى دشمن، مخفيانه ميان ايشان فرستاد. حباب برگشت و در خلوت به پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله گزارش داد كه نفرات آنان حدود سه هزار نفر است و دويست اسب همراه دارند و حدود هفت‏صد نفر زره‏پوش‏اند و زن‏هايى با طبل و دايره آنان را همراهى مى‏كنند. رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله درباره همراهى زنان فرمود: مى‏خواهند مردم را تحريك كنند و كشته‏شدگان بدر را به يادشان بياورند. 10

ظاهر گزارش امر مطلوبى را نشان نمى‏داد و با توجه به كمى سپاه اسلام، گزارش نگران‏كننده‏اى بود و اگر كسى غير از رهبر الهى مسئوليت كار را به عهده داشت، جاى آن بود كه نگران شود و در حد توان از رويارويى با آنان بپرهيزد. اما رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله با آرامش كامل و توكل به خدا، فرمودند: «به من هم همين اخبار رسيده است، از ايشان چيزى بازگو نكن، خداى ما را بسنده و بهترين وكيل است. خدايا به تو پناه مى‏برم و كار را به تو وامى‏گذارم.» 11

بعد از شكست سپاه اسلام در احد و فرار مسلمانان، نبى گرامى صلى‏الله‏عليه‏و‏آله به همراه عده‏اى اندك از ياران كه از او دفاع مى‏كردند، به بالاى كوه رفتند و در آنجا پناه گرفتند. ابوسفيان به پاى كوه آمد و سخنانى بين او و همراهان پيامبر ردوبدل شد. ابوسفيان به بت عزى افتخار كرد و گفت: «ما عزى داريم و شما عزى نداريد.» نبى اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله فرمود: بگوييد: «خدا برتر و شكوه‏مندتر است.» 12

عياشى از امام صادق عليه‏السلام روايت كرده است كه فرمود: وقتى رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله بعد از جنگ احد، حمزه سيدالشهداء را با بدنى مثله‏شده مشاهده كرد، به درگاه خدا شكوه كرد و فرمود: «پروردگارا، تو را سپاس مى‏گويم و به درگاه تو شكايت مى‏كنم از اين جسارتى كه به حمزه شده است و تو يار و ياور من در مشكلاتى.» آن‏گاه فرمود: «اگر بر ايشان چيره شوم آنان را مثله مى‏كنم.» در اين هنگام آيه شريفه نازل شد: «وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُواْ بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُم بِهِ وَلَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصَّابِرينَ»(نحل: 126)؛ و اگر عقوبت كرديد، همان‏گونه كه مورد عقوبت قرار گرفته‏ايد، متجاوز را به عقوبت رسانيد، و اگر صبر كنيد البته آن براى شكيبايان بهتر است. پس از نزول آيه پيامبر دو بار فرمود: «پروردگارا، شكيبايى مى‏ورزم.» 13

بعد از جنگ احد، مشركان در مسير برگشت به سوى مكه، با سوارانى از قبيله عبدالقيس كه قصد مدينه را داشتند، برخوردند. ابوسفيان به وسيله آنان پيغام تهديدآميزى مبنى بر تصميم به بازگشت و ريشه‏كن نمودن مسلمانان مدينه، براى رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله فرستاد. حضرت وقتى پيام را دريافت كرد، با اين جمله توحيدى پاسخ فرمود: «حسبنا اللّه و نعم الوكيل.» 14 خداوند نيز در سوره آل‏عمران اين روحيه خدامحورانه را ستود: «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُواْ لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانا وَقَالُواْ حَسْبُنَا اللّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»(آل‏عمران: 173)؛ كسانى كه برخى از مردم به ايشان گفتند: «مردمان براى جنگ با شما گرد آمده‏اند؛ پس، از آن بترسيد.» ولى اين سخن بر ايمانشان افزود و گفتند: «خدا ما را بس است و نيكو حمايت‏گرى است.» 15

در تنگناهاى خطرناك كه به لحاظ طبيعى راهى براى موفقيت ديده نمى‏شود، اگر بنده به خداوند ـ تبارك و تعالى ـ توجه و به او توكل كند، خداوند كه علت‏العلل حقيقى است، مى‏تواند چشم‏به‏هم‏زدنى شرايط را تغيير دهد و بندگان مخلصش را يارى رساند. ماجراى رويارويى رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله با دشمنى به نام دعثوربن حارث نمونه‏اى از اين موضوع است.

در سال سوم هجرى به رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله خبر رسيد كه دعثوربن حارث، جمعى از دو قبيله بنى‏محارب و بنى‏ثعلبه را جمع كرده و مى‏خواهند به مسلمانان حمله كنند. حضرت به همراه 450 نفر از يارانش به تعقيب آنها پرداختند. آنان متوارى شدند و حضرت به آنها دست نيافتند. وقتى ياران پيامبر در منطقه‏اى مستقر شدند، حضرت كه براى رفع حاجتى از آنان فاصله گرفته بودند، زير باران قرار گرفتند و لباسشان خيس شد. لباسشان را درآوردند و بر درختچه‏اى آويزان كردند و خود نيز به دور از يارانشان در زير آن دراز كشيدند. اعراب كه از دور ايشان را مى‏ديدند، رئيس خود دعثور را از وضعيت حضرت مطلع و او را تشويق كردند كه از موقعيت فراهم‏آمده استفاده كند و حضرت را بكشد. دعثور نيز مسلح، به همين قصد حركت كرد و ناگهان بالاى سر رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله ظاهر شد و در حالى كه شمشير عريان خود را در دست داشت، گفت: چه كسى امروز تو را از دست من نجات مى‏دهد؟! رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله فرمود: اللّه. ناگهان دعثور بر زمين افتاد و شمشيرش به گوشه‏اى پرت شد. رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهبا جهشى شمشير دعثور را برداشت و بالاى سرش ايستاد و فرمود: حال چه كسى تو را از دست من نجات مى‏دهد؟ گفت: هيچ كس. شهادت مى‏دهم كه خدايى جز خداى يگانه نيست و محمّد فرستاده اوست. به خدا قسم كه بعد از اين افراد را بر ضد شما جمع نمى‏كنم. رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله شمشير را به او تحويل داد و او به سوى همراهان خود رفت. ياران او به سرزنش او پرداختند كه چرا كار را يكسره نكرده است؟ دعثور گفت: به خدا قسم اقدام كردم، ولى مرد سفيد و بلند قامتى ظاهر شد و دست بر سينه‏ام زد و مرا به گوشه‏اى پرت كرد و من فهميدم كه او از ملائك است. لذا شهادت دادم كه خدايى جز خداى يگانه نيست و محمّد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله فرستاده اوست. 16

هميشه همت‏هاى بلند و تلاش‏هاى مضاعف است كه بر مشكلات بزرگ فائق مى‏آيد و گره‏ها را مى‏گشايد. توفيق كسب اين همت و تلاش را بايد از خدا خواست و همواره با ياد او به برنامه‏ريزى و كار و كوشش پرداخت. در روند كار نيز نبايد هيچ‏گاه، ياد خدا و استمداد از او را از ياد برد. سيره رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهو اصحاب بزرگش در نبرد احزاب و حفر خندق به دور مدينه كه مشحون از ذكر خدا و توجه به او بود، شاهد اين مدعاست.

هنگامى كه به پيشنهاد سلمان فارسى و تأييد رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله قرار شد براى مقابله با سپاه احزاب دور مدينه را خندق بكنند، همه دست به كار شدند. رسول اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله نيز در كنار ديگران به حفر خندق پرداخت و همواره ذكر خدا و توجه به حق تعالى قدرت‏بخش آن حضرت و مجاهدان راه خدا بود. رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در حين كار اين‏گونه شعر مى‏خواند: «اى خدا، اگر تو اراده نمى‏كردى هدايت نمى‏شديم، صدقه نمى‏داديم و نماز نمى‏خوانديم.» انصار هم رجز مى‏خواندند: «ما كسانى هستيم كه با محمّد بر جهاد بيعت كرديم و تا زنده باشيم بر اين بيعت خواهيم بود.» 17 رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در جوابشان مى‏فرمود: «هيچ خيرى بهتر از خير آخرت نيست. اى خدا، انصار و مهاجر را بيامرز.» 18 واقدى يك بيت ديگر در همين زمينه از پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله نقل كرده است كه حضرت مى‏فرمود: «اين مايه بركت است نه بارهاى خيبر، آرى پروردگار ما نيكوكارتر و پاكيزه‏تر است.» 19

با هدايت الهى و همت و تلاش مسلمانان خندق حفر شد و سپاه دشمن بعد از روزها زمين‏گيرى در پشت آن، كارى از پيش نبردند و از مقابله با مسلمانان درمانده شدند. به دنبال اين شكست، ابوسفيان نامه‏اى اين‏چنين به رسول خدا نوشت: «... من به لات و عزّى سوگند مى‏خورم كه با جمع خود به سوى تو آمدم و تصميم داشتيم كه به هيچ وجه برنگرديم تا تو را درمانده سازيم. ولى ديدم كه برخورد با ما را خوش نداشتى، خندق‏ها و تنگناهايى فراهم ساخته‏اى، اى كاش مى‏دانستم چه كسى اين كار را به تو آموخته است؟ اكنون هم اگر برمى‏گرديم، براى شما از طرف ما روز ديگرى همچون احد خواهد بود، كه در آن زن‏ها گريبان خواهند دريد.»

چون نامه به پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله رسيد، ابىّ‏بن كعب نامه را براى حضرت خواند، رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله دستور فرمودند چنين پاسخ بنويسند: «از محمّد رسول خدا، به ابوسفيان‏بن حرب ... غرور تو از ديرباز تو را نسبت به خدا مغرور ساخته است، اما اينكه نوشته‏اى كه با جمع خود به سوى ما آمده‏اى و قصد داشته‏اى برنگردى تا ما را درمانده سازى، اين چيزى است كه خداوند ميان تو و آن مانع خواهد بود و عاقبتِ پسنديده را براى ما قرار خواهد داد تا ديگر نتوانى از لات و عزّى نام ببرى، و اينكه گفته‏اى چه كسى به من كندن خندق را آموخته است، خداوند متعال براى خشمگين ساختن تو و يارانت، اين را به من الهام فرمود. و روزى خواهد رسيد كه فقط شب‏ها جرئت مدافعه از خود داشته باشى، و روزى بر تو خواهد رسيد كه من در آن، لات و عزّى و اساف و نائله و هبل را خواهم شكست تا امروز را به يادت آورم.» 20

در تمام جملات نامه مقتدرانه حضرت، سخن از خدا و توحيد است. حضرت از تدبير شخصى و ياران خويش سخنى به ميان نمى‏آورند و حتى فكر حفر خندق را به الهام الهى نسبت مى‏دهند، چراكه تفكر توحيدى به ما مى‏آموزد هرانديشه‏جديدى‏مانندهمه‏موجودات‏ديگر عالم علت‏العلل حقيقى دارد و او همان خالق انديشه و صاحب آن است.

نه تنها در اوضاع سخت نظامى، بلكه در تمام شئون زندگى حضرت، اين صفت خدابينى و خود نديدن، سارى و جارى است. واقدى مى‏نويسد: وقتى حضرت از حج يا عمره يا جنگى برمى‏گشت، چون بر تپه يا زمين مرتفعى مى‏رسيد، بعد از سه مرتبه تكبير گفتن، مى‏فرمود:

پروردگارى جز خداى يگانه نيست. او را شريكى نيست، پادشاهى از آن اوست. سپاس مخصوص اوست. زنده مى‏كند و مى‏ميراند و خود زنده‏اى است ناميرا. همه نيكى به دست اوست، و بر هر كارى تواناست. ما به سوى خدا برمى‏گرديم، توبه‏كنندگان، سجده‏كنندگان و پرستش‏كنندگانيم و خداى خود را سپاس مى‏گزاريم. خدا وعده خود را راست فرمود، بنده خويش را نصرت داد، و احزاب را به تنهايى منهزم فرمود. پروردگارا، از سختى سفر و نافرجامى و گرفتارى در زن و فرزند و مال به تو پناه مى‏بريم. خدايا، ما را به بهترين وجه به مغفرت و رضوان خود برسان. 21

بهره‏گيرى از مدد الهى و توكل به او در مقابل طعنه‏هاى منافقان، برگ زرين ديگرى از سيره معنوى رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله است. در ماجراى جنگ تبوك، عبداللّه‏بن اُبى و شمارى از منافقان، از همراهى با حضرت خوددارى كردند. عبداللّه‏بن ابى گفت: «محمّد در اين گرماى شديد و با اين كمبود امكانات و اين راه دور به جنگ رومى‏ها مى‏رود كه از جهت شمار و امكانات مثل و مانند ندارند. محمّد گمان كرده جنگ با رومى‏ها بازى است.» كسانى كه هم‏عقيده وى بودند نيز نفاق خود را آشكار كردند. 22 وقتى سخن آنان به اطلاع رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهرسيد، حضرت در پاسخ به اين سخنان مادى‏گرايانه، خدامحورى و توكل به او در امور را متذكر شد و فرمود: «خدا ما را كفايت مى‏كند. اوست كه مرا و مؤمنان را با كمك‏هايش تأييد كرد و قلب‏هاى آنها را به هم نزديك گردانيد.» 23

على عليه‏السلام و خدامحورى در اوضاع سخت نظامى و سياسى

توجه به خدا در اوضاع سخت نظامى و سياسى در سيره اميرمؤمنان على عليه‏السلام نيز همچون سيره رسول اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله نمونه‏هاى فراوانى دارد كه به مواردى از آن اشاره مى‏كنيم.

شروع جنگ جمل با كلمه «استرجاع» (انا للّه و انا اليه راجعون) توسط اميرمؤمنان از آن جمله است. استرجاع يكى از نمونه‏هاى شاخص ذكر خداست، يعنى در برخورد با حوادث تلخ و مصائب، انسان خود را از خدا و براى خدا و به سوى خدا بداند و با گفتن «انا للّه و انا اليه راجعون» اين امر را اعلام كند. به تعبير قرآن اين از اوصاف صابران است كه در مواجهه با مصيبت و حادثه ناگوار چنين مى‏گويند. 24

در واقعه جمل اميرمؤمنان على عليه‏السلام تمام توان خود را به كار گرفت تا ناكثين دست از شرارت بردارند و خون مسلمانان حفظ شود. اما رايزنى‏هاى حضرت به نتيجه نرسيد و در حالى كه آن بزرگوار مشغول تنظيم سپاه و دادن دستورهاى جنگى بود، دشمن، جنگ را با رگبار تير به سوى لشكر اميرمؤمنان آغاز كرد. بر اثر اين تيراندازى‏ها جمعى از ياران حضرت به شهادت رسيدند كه جنازه‏ها را يكى پس از ديگرى به محضر امام عليه‏السلاممى‏آوردند و حضرت مى‏فرمود: «خدايا تو شاهد باش.» تا آنكه عبداللّه‏بن بديل از طايفه خزاعه و از اصحاب رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله جنازه برادرش را كه به تير سپاه عايشه شهيد شده بود، به نزد امام آورد و در برابر حضرت گذاشت، عرض كرد: اين جنازه برادر من است. آيا باز هم صبر مى‏كنيد؟! در اينجا بود كه امام عليه‏السلام كلمه استرجاع بر زبان جارى كرد. سپس زره رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله را كه «ذات‏الفضول» نام داشت به تن كرد و شمشير ذوالفقار را به كمر بست و پرچم سياه رنگى را به دست فرزندش محمّدبن حنفيه داد و به حسن و حسين عليهماالسلام فرمود: «اينكه پرچم را به محمّد حنفيه دادم نه به شما، به سبب نزديكى شما به رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله است» و جنگ با آنان را آغاز كرد. 25

در بحبوحه جنگ جمل يكى از عرب‏هاى باديه‏نشين برخاست و با صداى بلند درباره توحيد سؤال كرد. ياران حضرت ناراحت شدند و از هر سو به او اعتراض كردند كه در اين اوضاع چه وقت اين پرسش است. امام عليه‏السلام فرمود: بگذاريد سؤالش را طرح كند. زيرا آنچه اين مرد باديه‏نشين از ما مى‏خواهد درست همان چيزى است كه ما از اين مردم كه با آنها مى‏جنگيم، مى‏خواهيم. سپس امام با كمال متانت و دقت به طور مشروح به سؤال او پاسخ دادند. 26

بعد از پايان جنگ جمل و كشته شدن سران فتنه، گرچه حضرت پيروز ميدان نبرد است، از آنجا كه هيچ‏گاه از كشته شدن انسانى خوشحال نمى‏شود و تنها به هدايت افراد مى‏انديشد، از پيمان‏شكنى آنان به درگاه خدا شكوه مى‏كند و مى‏فرمايد: پروردگارا، طلحه و زبير پيوند خود را با من بريدند و بر من ستم كردند و بيعت خود را شكستند و مردم را بر من شوراندند. خدايا، آنچه را بسته‏اند بگشا و آنچه را تابيده‏اند، استوار مگردان و كيفر آنچه را آرزو داشتند و انجام دادند به آنها بنما. من پيش از شروع جنگ به آنان مهلت دادم كه به بيعتى كه كرده بودند بازگردند، ولى كفران نعمت كردند و سلامت دو جهان را از دست دادند. 27

بهره‏گيرى از شعار «اللّه اكبر» در شكست دادن دشمن و نجات مجاهدان در محاصره، از نكات زيباى سيره اميرمؤمنان على عليه‏السلام در پيكار صفين است. در روزهاى اوليه ماه صفر، درگيرى شديدى ميان سواره‏نظام امام عليه‏السلام و سواره‏نظام معاويه رخ داد، حدود يك هزار نفر از سپاه امام عليه‏السلام به محاصره شاميان درآمدند و رابطه آنان با محور اصلى سپاه امام عليه‏السلام قطع شد. حضرت با صداى بلند به يارانى كه اطرافش بودند، فرمود: آيا كسى نيست كه رضاى خدا را بخرد و دنياى خود را در برابر آخرتش بفروشد؟ عبداللّه‏بن حارث از قبيله جُعْف، كاملاً مسلح، نزد اميرمؤمنان عليه‏السلام آمد و اعلام آمادگى كرد تا حضرت هر دستورى بدهند اجرا كند. حضرت براى او دعا كرد و فرمود: بر سپاه شام حمله كن و خود را به ياران محاصره شده برسان و سلام مرا به آنان ابلاغ كن و بگو كه اميرمؤمنان مى‏گويد شما از آن سو تكبير بگوييد و ما از اين سو تكبير مى‏گوييم، شما از آن سو حمله كنيد و ما از اين سو، تا حلقه محاصره را بشكنيم و شما را آزاد سازيم. عبداللّه‏بن حارث طبق فرمان امام عليه‏السلام عمل كرد. تكبير و تهليل و نبرد از دو سو آغاز شد و حلقه محاصره درهم شكست و محاصره‏شدگان به سپاه حضرت پيوستند. شاميان با دادن بيش از هفت‏صد كشته عقب نشستند. 28

امام حسين عليه‏السلام و خدامحورى در اوضاع سخت نظامى و سياسى

عاشورا نمونه بارزى از فرهنگ خدامحورى اولياى خداست كه در گفتار و رفتار امام حسين عليه‏السلام و ياران او ديده مى‏شود. سيدالشهداء در بحرانى‏ترين حالات و پيشامدها، با ياد خدا آرامش مى‏يابد و اين اطمينان قلبى را به ياران و خانواده‏اش نيز منتقل مى‏كند. بر اساس سخنان حضرت، هدف اصلى ايشان از حركت به سوى عراق، تحصيل رضاى الهى بوده است و لذا در آغاز سفر، كنار قبر جدّ گرامى خويش، از خدا مى‏خواهد كه او را به اين كار موفق بدارد. مى‏فرمايد: «اى خداى با جلالت و كرامت‏بخش، به حق اين قبر و به حق كسى كه در ميان آن آرميده است، از تو مى‏خواهم كه راهى در پيش روى من بگذارى كه رضاى تو و رضاى رسول تو در آن است.» 29

در منطق امام حسين عليه‏السلام غفلت از ياد خداوند عامل مهمى در سقوط انسان در وادى گناهان و مفاسد است. امام حسين عليه‏السلامدرباره سپاه كوفه كه به كشتن او كمر بسته بودند، بر اين نكته تأكيد فرموده كه شيطان بر آنان چيره شده و خدا را از يادشان برده است. 30 اين كلام شريف برگرفته از قرآن كريم است كه خداوند از ويژگى‏هاى حزب شيطان، خدافراموشى را برمى‏شمارد كه زمينه سپردن زمام طاعت به دست شيطان را فراهم مى‏كند. 31 حضرت مشكل كوفيان و دليل بى‏وفايى آنان را دورى از خدا دانسته، روحيه آنان را چنين ترسيم مى‏كند كه آنان خواسته‏هاى دل خويش را كه همان رضايت مخلوق است، بر رضاى الهى ترجيح داده‏اند. 32 امام سجاد عليه‏السلام نيز در انتقاد از خطيبى كه در مجلس يزيد و در حضور اسراى اهل‏بيت عليهم‏السلام، از يزيد ستايش كرد و از دودمان على عليه‏السلام به زشتى ياد كرد، فرمود: «اى واى بر تو، رضاى مردم را به قيمت خشم خدا خريده‏اى.» 33

براى درك بهتر از جايگاه اصل خدامحورى در اوضاع سخت نظامى و سياسى، در سيره نظامى امام حسين عليه‏السلام به نمونه‏هايى از تاريخ كربلا در اين زمينه اشاره مى‏كنيم.

وقتى امام حسين احساس كرد مكه مكان مناسبى براى ماندن او و گسترش نهضتش نيست و بايد به سمت عراق حركت كند، در سخنانى به صراحت حركت خويش را در جهت اداى تكليف الهى و خشنودى خداوند بيان كرد و فرمود:

ستايش مخصوص خداست. آنچه خدا بخواهد همان خواهد شد. نيرويى جز از خداى متعال نيست ... خشنودى خداوند خشنودى ما خاندان است. بر بلاى او شكيبايى مى‏كنيم و او هم پاداش كامل صابران را به ما مى‏دهد ... هركس خون خويش را در راه ما مى‏بخشد و خود را براى ديدار خدا آماده كرده است با ما كوچ كند، كه من به خواست خدا فردا صبح رهسپار مى‏شوم. 34

طبرى با سند خود از امام سجاد عليه‏السلام نقل مى‏كند كه وقتى كاروان امام حسين عليه‏السلام از مكه خارج شد، با وساطت عبداللّه جعفر، عمروبن سعيد والى مكه امان‏نامه‏اى براى امام عليه‏السلام نوشت و از حضرت خواست كه از اين سفر منصرف شود و به مكه برگردد. امام عليه‏السلام در جواب نامه، با توجه دادن او به خداوند ـ تبارك و تعالى ـ و امان الهى، كه در سايه تقوا به دست مى‏آيد، بى‏ارزشى امان او در مقابل امان الهى را متذكر مى‏شود و مى‏نويسد: «... تو مرا به امان و نيكى خوانده‏اى، بهترين امان، امان خداست. خدا كسى را كه در دنيا از او نترسد، در آخرت امان نمى‏دهد. از خدا مى‏خواهم كه خدا ترسى در دنيا به ما عطا كند تا موجب امان آخرتمان شود.» 35

امام حسين عليه‏السلام در ديدارى كه با فرزدق شاعر در مسير راه به كربلا در منطقه صِفاح 36 صورت گرفت، وقتى خبر پيمان‏شكنى كوفيان را شنيد، بر چرخش امور عالم به يد قدرت الهى تأكيد كرد و يادآور شد كه قيام او بر مبناى حق و تقواست و تسليم مقدرات الهى است و آنچه مقدر الهى است، اگر موافق خواسته وى باشد، خدا را شاكر خواهد بود و اگر تقدير الهى امر ديگرى باشد تسليم امر خداوند است. 37 نظير همين گفت‏وگو در منطقه ذات عرق بين امام حسين عليه‏السلام و بشربن غالب اسدى صورت گرفت. باز امام عليه‏السلام بر خدامحورى در امور تأكيد كرد و فرمود: «خداوند متعال آنچه را بخواهد انجام مى‏دهد و آنچه را اراده كند حكم مى‏نمايد.» 38

بهره‏گيرى از ذكر استرجاع در مصائب و شدايد براى تقويت روحيه خدامحورى، در سيره معصومان عليهم‏السلام امرى متداول بوده است. سيدالشهداء عليه‏السلام در مسير كربلا، در موارد متعددى از جمله وقتى خبر شهادت مسلم‏بن عقيل و هانى‏بن عروه را در كوفه شنيد، كلمه استرجاع بر زبان جارى كرد. 39

توحيد در نصرت‏خواهى و تنها توكل به او در اداى تكليف دينى، از جلوه‏هاى ديگر خدامحورى در سيره امام حسين عليه‏السلام است. وقتى سپاه حر راه را بر كاروان امام حسين عليه‏السلام بست، حضرت ضمن خطابه‏اى با بيان فلسفه حركت خويش و امتناع از بيعت با يزيد و نامه‏هاى كوفيان و عهدشكنى آنان، فرمود: «خدا مرا از شما بى‏نياز مى‏كند.» 40 در ادامه راه نيز وقتى با عبداللّه مشرقى ملاقات كرد، او و همراهش اوضاع كوفه و گردآمدن مردم براى جنگ با آن حضرت را بيان كردند، امام عليه‏السلام در پاسخ فرمودند:«خدامراكفايت‏مى‏كند و اوبهترين‏وكيل است.» 41

امام زين‏العابدين عليه‏السلام مى‏فرمايد: وقت غروب روز نهم محرم بود، ديدم امام عليه‏السلام اصحاب و ياران خود را جمع كرد. من در حال بيمارى خودم را به آنها نزديك كردم تا سخن حضرت را بشنوم. شنيدم مى‏فرمايد: «خدايا، تو را به نيكوترين وجه ستايش مى‏كنم. در ناراحتى‏ها و مشكلات حمد تو مى‏گويم. بار خدايا، من تو را مى‏ستايم و حمد مى‏گويم كه ما را به پيامبر و قرآن گرامى داشتى و فهم آن را به ما آموختى و ما را در دين دانا ساختى و براى ما گوش‏ها و چشم‏ها و دل‏ها قرار دادى. پس ما را سپاسگزار اين نعمت‏ها قرار ده.» 42

روز عاشورا نيز حضرت براى تسلى دادن به خواهرش زينب كبرى، وى را به ذكر خداوند توصيه كرده، به اين نكته تأكيد مى‏فرمايد كه جز وجود بارى‏تعالى همه موجودات، اعم از زمينيان و آسمانيان و هر چه غير خدا، از بين خواهند رفت. 43

امام حسين عليه‏السلام هنگام شروع نبرد در روز عاشورا در سخنانى عاقبت جنايت كوفيان را به آنان گوشزد و بر خدامحورى نهضتش تأكيد كرده است. خداوند را يگانه تكيه‏گاه خود و ساير موجودات برشمرده كه اختيار هر جنبنده‏اى به دست اوست. 44 در نقل ديگرى آمده است كه حضرت در روز عاشورا در قالب دعا و مناجات فرمود:

«خدايا، در هر مصيبتى تكيه‏گاه من تو هستى و در هر سختى اميد منى و در هر مشكلى مورد اعتماد منى و چه بسا اندوهى كه دل‏ها در آن سست شود و تدبير در آن اندك گردد و دوست در آن خوار و دشمن در آن شاد گردد كه من آن را به درگاه تو آوردم و شكوه آن پيش تو كردم و به خاطر آن از غير تو ديده بستم و تو آن اندوه را از من برطرف كردى و گشايش دادى. پس تو صاحب اختيار هر نعمتى و صاحب هر نيكى و پايان هر اميد و آرزو هستى.» 45

امام حسين عليه‏السلام در تحمل‏پذيركردن سخت‏ترين مصيبت‏ها نيز، از ذكر خدا بهره مى‏گرفت. وقتى كودك شيرخوارش را روى دستانش تير زدند و شهيد كردند، يك مشت از خون او را به آسمان پاشيد و فرمود: «آنچه تحمل اين مصيبت و درد را آسان و هموار مى‏سازد، اين است كه جلوى چشم خداوند است و او مى‏بيند و شاهد است.» 46

بعد از اينكه حملات به حضرت زياد شد و تشنگى بر وى غالب گشت، به همراه برادرش ابالفضل العباس عليه‏السلام به سوى فرات حركت كرد. در اين هنگام سواران لشكر دشمن سر راه او را گرفتند. مردى از بَنى‏دارِم با فرياد از لشكريان خواست كه بين حضرت و فرات فاصله اندازند تا به آب دست نيابند. امام حسين عليه‏السلام در حق وى نفرين كرد. آن مرد دارمى خشمگين شد و تيرى به طرف حضرت پرتاب كرد، تير در زير چانه حضرت فرو رفت. حضرت تير را بيرون كشيد و دست زير چانه‏اش برد و دو مشت حضرت پر از خون شد. خون‏ها را به هوا ريخت و در آن شرايط سخت به خدا شكوه كرده، فرمود: «بار خدايا، من به تو شكايت مى‏كنم از آنچه اين مردم با پسر دختر پيغمبرت رفتار مى‏كنند.» 47

تأثير خدامحورى و غرق خدا بودن سيدالشهداء عليه‏السلام در ساعات آخر عمر شريفشان چنان مشهود است كه راوى سرزمين كربلا، حميدبن مسلم به خداوند قسم ياد مى‏كند كه هرگز هيچ مغلوبى را كه فرزندان، خاندان و يارانش كشته شده باشند، قوى‏دل‏تر از او نديده است. هرگاه دشمنان به او حمله‏ور مى‏شدند، او با شمشيرش بر آنان حمله مى‏كرد و آنان از برابر او مى‏گريختند. سپس به جاى خود برمى‏گشت و با صداى بلند مى‏فرمود: «لا حول و لا قوة الا باللّه العلى العظيم.» 48

بعد از نبرد سنگين و طاقت‏فرسا، در حالى كه توان جسمانى حضرت كم شده بود، لحظه‏اى ايستاد تا استراحتى كند، ناگاه سنگ‏دلان سپاه كوفه، سنگى به پيشانى حضرت زدند و خون از پيشانى مباركش جارى گشت. پيراهنش را بالا زد تا خون از پيشانى‏اش پاك كند، تير سه شعبه زهرآگينى بر قلب مبارك حضرت نشست. در اين هنگام نيز ذكر خدا بر لب دارد؛ «بسم‏اللّه و باللّه و على ملة رسول‏اللّه». و خداوند را بر جنايت امتش گواه مى‏گيرد و مى‏فرمايد: «خداوندا، تو مى‏دانى كه اينان كسى را مى‏كشند كه در روى زمين، جزاو پسر پيغمبرى نيست.» 49

مناجات‏هاى عاشقانه امام حسين عليه‏السلام با معبودش در آخرين لحظات حيات نيز، استمرار همين حالات روحانى و عرفانى است. به تعبيرهاى مختلف، نجواهاى گوناگونى از آن حضرت در واپسين دم نقل كرده‏اند، ولى قدر مشترك آنها اين است كه وقتى از زنده ماندن مأيوس شد و يارانش همه به شهادت رسيدند و خود در قتلگاه بر زمين افتاد، خدا را مى‏ستود و مراتب تسليم و رضاى خويش را ابراز و خدا را به عظمت ياد مى‏كرد. 50

ياران و تربيت‏يافتگان امام حسين عليه‏السلام نيز چنين بودند. مسلم‏بن عقيل وقتى دستگير شد و او را براى كشتن به بالاى دارالاماره مى‏بردند، زبانش به ذكر خدا گويا بود و اذكارى چون «الحمدللّه على كل حال» بر لب داشت و مدام «اللّه اكبر» مى‏گفت و از خدا مغفرت مى‏طلبيد و بر فرشتگان و فرستادگان الهى، صلوات و درود مى‏فرستاد. 51 پيش از او نيز وقتى هانى‏بن عروه را به جرم پناه دادن به مسلم و همكارى با او بر ضد خليفه دستگير كردند، پيش از شهادت، ياد خدا در زبان و دلش بود و مى‏گفت: بازگشت به سوى خداست. پروردگارا، به سوى رحمت و رضوان تو پرمى‏گشايم. 52

امام حسين عليه‏السلام در پايان وصيت‏نامه خود، افزون بر اقرار به توحيد، نبوت و معاد در جملات آغازين آن، سفارش‏نامه جاويدان خويش را با اين جمله حسن ختام مى‏بخشد: «وما توفيقى الا باللّه عليه توكلت و اليه انيب» 53 و به همه جهانيان يادآورى مى‏نمايد كه توفيق و آماده‏سازى اسباب كاميابى انسان به دست خداست و بازگشت نهايى هر كس نيز به سوى اوست. با جمله نخست نقش تعيين‏كننده توفيق الهى را در پيشرفت نهضت و اداى اين تكليف شرعى باز مى‏گويد كه توفيق همه به عنايت اوست. يعنى هر حركت و سكونى كه در عالم رخ مى‏نمايد به حول و قوه خداست، هرچند در محاسبات ظاهرى مستند به علل و اسباب طبيعى باشد. در جمله دوم «عليه توكلت» تأكيد مى‏فرمايد كه همه كارهاى ما با اتكا به پشتيبانى اوست. و با جمله سوم «و اليه انيب» حضرت به انابه و رويكرد خود به خدا اشاره دارد كه از خصايص اولياى خداست، چه در واقع انابه به معناى بازگشت و روى آوردن به خدا در همه امور و همه كارهاست. 54

خدامحورى در زمان اقتدار سپاه اسلام

خدامحورى و توحيد مبناى اصلى و محور تفكر دينى و اعتقادى يك مسلمان واقعى است. اما بايد توجه داشت كه هرگونه توجه به علل و عوامل ظاهرى و مادى پديده‏ها، در صورت غفلت از علت واقعى و اصلى آنها، مى‏تواند به اين اعتقاد توحيدى لطمه وارد آورد. نام خدا و ياد عظمت و قدرت لايزال او توأم با تسبيح و تقديس حق تعالى از هر نوع شرك و دوگانه‏پرستى، توصيه‏اى است كه اسلام براى مصونيت در برابر آفات اعتقادى پيروزى‏ها براى جهادگران موحد، بر آن تأكيد كرده است.

خدامحورى در حال اقتدار از مشخصه‏هاى اولياى الهى است، چراكه توجه به خدا در شرايط ضعف و سستى از هر كسى انتظار مى‏رود؛ اما بسيارى از شجاعان تاريخ در وقت پيروزى و اقتدار، فقط خود را مى‏بينند و آن را متعلق به خود مى‏دانند. در حالى كه معصومان عليهم‏السلام همه امور را با ياد و نام خدا شروع مى‏كنند و به پايان مى‏رسانند. پيروزى‏ها را از او مى‏بينند و همواره شاكر درگاه اويند. اينك سيره آن بزرگواران:

خدامحورى در زمان اقتدار در سيره رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله

رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله بعد از پيروزى در جنگ بدر، زمانى كه از كنار كشته‏هاى دشمن عبور مى‏كرد به شكرگزارى از خداوند پرداخت و خدا را بر اين پيروزى كه ابوجهل را خوار و زبون ساخت و با كشته شدن او خاطر مسلمانان را از شر وجودش آسوده نمود، سپاس گفت و به پاس برآورده شدن وعده الهى همواره حمد و ستايش خدا مى‏كرد. سپس كنار چاهى كه اجساد مشركان در آن ريخته شده بود، ايستاد و صاحبان اجساد را يكى يكى مورد خطاب قرار داد و فرمود: «اى عتبه‏بن ربيعه، اى شيبه‏بن ربيعه، اى اميه‏بن خلف، اى ابوجهل‏بن هشام، آيا آنچه را خدايتان وعده داده بود، حق و درست يافتيد؟ من كه آنچه را خدايم وعده داده بود، حق و درست يافتم. چه بد خويشاوندى براى پيامبر خود بوديد. شما مرا تكذيب كرديد، در حالى كه مردم مرا تصديق كردند، شما مرا بيرون رانديد، در حالى كه مردم پناهم دادند، و شما با من جنگيديد، در حالى كه مردم ياريم دادند!.» اصحاب پرسيدند: اى رسول خدا، آيا با گروهى سخن مى‏گويى كه مرده‏اند؟ فرمود: «همانا به تحقيق دانستند كه آنچه خدايشان وعده داده، حق است.» 55

دستور رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله به رويارويى مسلمانان با يهوديان بنى‏قريظه بعد از نبرد خندق، كه على عليه‏السلام آن را اجرا كرد، مشحون از ياد خدا و توجه به اوست. پس از شكست سپاه احزاب و ترك محاصره مدينه، رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله على عليه‏السلام را به همراه سى نفر از خزرجى‏ها براى اطلاع از وضعيت بنى‏قريظه به سوى آنان فرستاد. اميرمؤمنان عليه‏السلام بعد از اجراى مأموريت به نزد رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهبرگشت و او را از قضيه مطلع كرد. حضرت دستور داد فعلاً كارى با آنان نداشته باشند؛ چراكه به زودى خداوند وى را بر آنها مسلط مى‏كند، سپس فرمود: «همان خدايى كه تو را بر عمروبن عبدود مسلط كرد، تنهايت نمى‏گذارد. پس حركت كن تا مردم به گرد تو جمع شوند و آنان را به نصرت و پيروزى از جانب خدا بشارت بده. همان خدايى كه پس از يك ماه 56 با ايجاد رعب و وحشت در دل دشمن، مرا از دست آنها نجات داد.» على عليه‏السلام مى‏فرمايد: وقتى آماده حركت شديم رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهفرمود: با عنايت به بركت خداوند متعال حركت كن؛ زيرا خداوند فتح سرزمين آنها را به شما وعده داده است. لذا با اطمينان به نصرت الهى حركت كردم و پرچم را در كنار قلعه بر زمين كوبيدم. 57

وقتى به نزديكى قلعه‏هاى بنى‏قريظه رسيدم، هنگامى كه مرا از لبه‏هاى ديوار قلعه ديدند، يكى از آن‏ها فرياد زد: قاتل عمروبن عبدود به سوى شما آمده است. ديگرى نيز همين را تكرار كرد. همين‏طور همديگر را صدا مى‏زدند و اين خبر را به هم مى‏گفتند. پيش خود گفتم: شكر خداى را كه اسلام را ظاهر كرد و شرك را نابود ساخت. با اطمينان به يارى پروردگار حركت كردم و پرچم را پاى قلعه بر زمين كوبيدم. 58

در تمام مراحل اين حركت نظامى توجه و اتكا به قدرت لايزال الهى در سخنان و سيره رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و اميرمؤمنان عليه‏السلام به چشم مى‏خورد.

پيش از اين درباره استفاده از ذكر «اللّه اكبر» در اوضاع سخت نبرد صفين و آزادسازى محاصره‏شدگان سپاه اميرمؤمنان على عليه‏السلام به مدد اين ذكر سخن گفتيم. نمونه ديگر استفاده از اين شعار توحيدى، در شرايط اقتدار سپاه اسلام در فتح خيبر است. مسلمانان براى فتح خيبر به كنار قلعه‏هاى يهوديان آمدند. رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در آنجا توقف كرد و ساعتى از شب را به عبادت پرداختند. سپس دستور داد تا شبانه به اطراف قلعه‏هاى يهوديان بروند و تا آنها متوجه نشده‏اند، هيچ واكنشى از خودشان نشان ندهند. وقتى خورشيد طلوع كرد يهوديان درهاى قلعه را باز كردند و براى انجام دادن كارهاى خويش خارج شدند كه ناگهان مسلمانان را ديدند كه در اطراف قلعه‏ها مستقر شده‏اند، لذا به سرعت فرار كردند و به درون قلعه‏ها بازگشتند. رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله با ديدن اين وضع فرياد زد: «اللّه اكبر! خراب باد خيبر.» 59 واقدى نقل مى‏كند: در جنگ خيبر مسلمانان بعد از پيروزى بر يهود بر ديوارهاى آن حصار بالا رفتند و تا مدت زيادى تكبير مى‏گفتند، و پايه‏هاى يهودى‏گرى را با تكبير به لرزه درآوردند. 60

ذكر خدا گفتن حضرت رسول و تعليم آن به يارانش، در هنگام ترك مقتدرانه محاصره طائف بيانگر اين نكته است كه خدامحورى در همه اوضاع، چه در زمان پيروزى و چه هنگام ترك مخاصمه و عقب‏نشينى، امرى لازم است. وقتى مسلمانان خواستند از محاصره طائف دست بردارند و كوچ كنند، رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله به اصحابش فرمود: بگوييد: «پروردگارى جز خداى يگانه نيست، وعده خود را به راستى برآورد و بنده خود را يارى كرد و احزاب را به تنهايى شكست داد»، و چون به راه افتادند، فرمود بگوييد: «به خواست خدا برمى‏گرديم، خداى را پرستش و ستايش مى‏كنيم.» چون رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله از طائف كوچيد، گفتند: يا رسول‏اللّه، بر ثقيف نفرين فرما. حضرت در حق آنان دعا كرد و هدايت آنان را از خدا خواست و عرضه داشت: خدايا، ثقيف را هدايت فرما و آنها را در زمره ما درآر! 61

مقابله با تفكرات خرافى و شرك‏آلود، و نگاه توحيدى به پديده‏هاى عالم كه در دست قدرت خداوند است، جلوه‏اى ديگر از خدامحورى در سيره رسول اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله است. هنگامى كه عبداللّه‏بن ابى، علت پر آبى چاه حديبيه و آمدن باران را به سبب جايگاه ستاره شِعْرى بيان كرد، رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله بعد از اقامه نماز صبح رو به اصحاب كرد و فرمود: خداوند مى‏فرمايد: بندگان من به صورت كافر و مؤمن شب را به صبح آوردند. آن كه گفت: به فضل و رحمت الهى باران بر ما باريد، مؤمن به خداوند و كافر به نجوم‏است و آن‏كسى كه گفت: به فال‏خوب فلان‏ستاره باران بر ما باريد،به‏خداوندكافراست و به ستارگان‏ايمان دارد. 62

توصيه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، به سپاهيان مقتدر اسلام درباره خدامحورى در هنگام حركت به سوى دشمن، در تمام غزوه‏ها و سريه‏ها انجام مى‏گرفت. سفارش‏هاى حضرت به سپاه اسامه از جمله آن موارد است. رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله روزهاى آخر صفر سال يازدهم فرمان آماده شدن مردم را براى جنگ با روم صادر فرمود. اسامه‏بن زيد را فرمانده آنان قرار داد و به وى دستور داد تا در پناه نام خدا و بركت ياد او حركت كند. با نام خدا و در راه خدا به جهاد بپردازد و با هر كس كه به خدا كافر است بجنگد. به اسامه و يارانش تعليم فرمود تا اين‏گونه با خداوند نجوا كنند: «خدايا، تو خود، ايشان و شرشان را از ما كفايت فرما! ... پروردگارا ما بندگان توايم، و آنها هم بندگان تواند، پيشانى ما و پيشانى آنان در دست توست قدرت ما و ايشان در دست توست تو ايشان را مغلوب فرما.» 63

خدامحورى در زمان اقتدار در سيره‏اميرمؤمنان عليه‏السلام

خدامحورى در اوج اقتدار و اخلاصى كه ضرب‏المثل تاريخ شد، اقدام اميرمؤمنان عليه‏السلام در رويارويى با عمروبن عبدود در نبرد خندق است. آن‏گاه كه ديدند على عليه‏السلام بر سينه عمرو نشست، اما سر او را جدا نكرد. گروهى از منافقان به انتقاد از على عليه‏السلامپرداختند، رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله آنان را به صبر فراخواند، تا ماجرا را از خود على بپرسند. وقتى پيروزمندانه از ميدان برگشت، رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله از علت درنگ وى سؤال كرد. اميرمؤمنان عليه‏السلام فرمود: «او به مادرم فحش داد و آب دهان به صورتم انداخت و من ترسيدم كه اگر در همان لحظه او را بكشم به سبب هواى نفسم باشد، لذا از كشتن وى در آن لحظه منصرف شدم تا خشمم فرونشيند و آن‏گاه او را به قصد قربت كشتم.» 64

آن بزرگوار در دوران سكوت بيست و پنج ساله نيز هرگاه در امور سياسى و نظامى طرف مشورت ديگران واقع مى‏شد، به امر خدامحورى و توجه به او در امور تأكيد مى‏فرمود. در زمان خليفه دوم، وقتى وى با حضرت درباره حمله به ايران مشورت كرد، امام عليه‏السلامقبل از بيان شگردهاى فرماندهى، در سخنانى وى را به توجه نمودن به عنايات خداوندى در امور فراخواند و فرمود: «خداوند براى مسلمانان عهده‏دار شده است كه حوزه مسلمانى را نيرومند سازد و حرمت‏شان مصون ماند. خدايى كه آنان را يارى داد حال آنكه اندك بودند و كسى نبود يارى‏شان كند و دشمنان را از آنان بازداشت در حالى كه شمارشان كم بود و كسى نبود كه بازشان دارد، زنده است و نمى‏ميرد ... .» 65

درباره جنگ‏هاى زمان خلافت اميرمؤمنان نيز مى‏توان نمونه‏هاى جالبى از خدامحورى در سيره نظامى حضرت برشمرد كه به برخى از آنها اشاره مى‏كنيم.

سپاه اميرمؤمنان على عليه‏السلام، متشكل از نود هزار نفر 66 به سوى صفين حركت كرد. در ميان آنها ستارگان درخشانى از صحابى رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله به چشم مى‏خوردند كه شمار آنان را نهصد نفر از انصار و هشت‏صد نفر از مهاجران نوشته‏اند كه از اين عده هفتاد يا صد و سى نفر از جنگجويان بدر بودند و معاويه در حالى كه صد و بيست هزار نفر سپاهيانش را تشكيل مى‏دادند، تنها دو نفر يكى نعمان‏بن بشير و ديگرى مسلمه‏بن مخلد از اصحاب رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در ميانشان ديده مى‏شد. 67

كثرت لشكر و اعلام وفادارى و جان بركفى سپاهيان، سوابق و اعتبار سياسى و دينى ياران، هرگز امام عليه‏السلام را از ياد خدا غافل نكرد. هنگامى كه حضرت پا در ركاب اسب كرد، فرمود: «بسم‏اللّه» و وقتى كه بر روى زين قرار گرفت، فرمود: «منزه است خدايى كه مركب را مسخر ما ساخته و ما توان آن را نداشتيم و همگى به سوى او بازمى‏گرديم.» در ادامه فرمود: «پروردگارا، من از مشقت سفر و از اندوه بازگشت و از سرگردانى پس از يقين و از چشم‏انداز بد در اهل و مال به تو پناه مى‏برم. پروردگارا، تو همراه و مصاحب در سفر و جانشين در خانواده‏اى و اين جز در تو جمع نمى‏شود؛ زيرا آن‏كس كه جانشين است همراه نمى‏شود و آن‏كس كه همراه گشت جانشين نمى‏گردد.» 68

در منطقه صفين و در آستانه شروع جنگ، در جمع ياران خود در سخنانى توجه به خدا را متذكر شد و يادآورى فرمود كه همگى در مشهد و مسمع خداوند هستيم، هر چيزى به دست اوست. اگر بخواهد در نزول عذاب تعجيل مى‏كند تا ستمگر را تكذيب نمايد و حق را آشكار سازد، او دنيا را خانه كردار و سراى آخرت را سراى پاداش قرار داده است تا بدكاران را به سبب كردار بدشان كيفر و نيكوكاران را به سبب كردار نيكشان پاداش دهد. 69 آن‏گاه به يارانش توصيه كرد آن شب را كه فردايش با دشمن روبه‏رو مى‏شوند، بيشتر نماز بخوانند، به تلاوت قرآن بپردازند و از خداوند پايدارى و غلبه بر دشمن را مسألت كنند. 70

توجه دادن مردم به خدا بعد از پيروزى

معمولاً فاتحان پس از پيروزى در جبهه‏هاى نبرد، دچار يك سلسله آفاتى مى‏شوند كه مى‏تواند بيشتر از دشمن زخم‏خورده براى آنان خطرناك باشد. از جمله آن عبارت است از خودبينى و عجبى كه ممكن است دامن‏گير جنگ‏آوران به ويژه فرماندهان گردد و موفقيت به دست آمده را نتيجه زحمات، تدابير و مديريت خود ببينند و از توفيقات الهى و عوامل معنوى غافل گردند. در حالى كه علاوه بر علل ظاهرى، مادى و فعاليت نظامى رزمندگان، بايد عوامل معنوى را نيز در پيروزى رزمندگان مورد توجه قرار داد. از ديدگاه اسلام نصرت الهى است كه در صحنه‏هاى جنگ تعيين‏كننده مى‏باشد و پيروزى جز با مدد الهى و كمك خداوند ممكن نيست.

بنابراين، خداوند به پيامبرش و مؤمنان هشدار مى‏دهد كه مبادا پيروزى در جنگ، موجب غرور و عجب شما گردد و خدا را فراموش كنيد. بدانيد كه هرچه هست از خداوند و قدرت لايزال اوست و شما وسيله‏اى بيش نيستيد: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَـكِنَّ اللّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَـكِنَّ اللّهَ رَمَى...» (انفال: 17)؛ و شما آنان را نكشتيد، بلكه خدا آنان را كشت. و چون ريگ به سوى آنان افكندى، تو نيفكندى، بلكه خدا افكند. بر اين اساس شكرگزارى اقتضا دارد كه پس از پيروزى، حمد و تسبيح او را به جاى آوريد. هنگامى كه با نصرت خدا مواجه شديد و پيروزى نصيبتان گرديد و در نتيجه مردم گروه گروه به آيين اسلام پيوستند در دل و زبان نام خدا را جارى كنيد و از خداوند براى لغزش‏ها و گناهان‏تان آمرزش طلبيد. 71

اميرمؤمنان على عليه‏السلام در سخنانى علل پيروزى‏هاى اسلام در عصر رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله را اعتماد سپاهيان اسلام به نصرت الهى و كمك‏هاى غيبى ذكر مى‏كند نه زيادى سپاه و قدرت مادى. 72 در سخنى ديگر علت پيروزى اسلام را تنها خواست خداوند ـ تبارك و تعالى ـ در يارى دينش بيان مى‏فرمايد: «پيروزى‏هاى اسلام و شكست‏هاى آن به سبب فراوانى و كمبود نيروها نبوده است. اسلام دين الهى است كه خداوند خود خواسته آن را پيروز گرداند.» 73

بر مبناى ديدگاه خدامحورانه، معصومان عليهم‏السلام بعد از پيروزى بر دشمن مى‏كوشيدند در فرصت‏هاى مختلف، علاوه بر اينكه دل‏هاى معاندان مغلوب را متوجه خدا نمايند، مسلمانان پيروز را نيز بيش از پيش با فرهنگ توحيدى‏آشناكنند و ازهرگونه‏غروروتكبر احتمالى بازدارند.

خدامحورى بعد از پيروزى در سيره رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله

رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله پس از پيروزى در جنگ بدر نشسته بود كه ناگهان سر بريده ابوجهل دشمن درجه يك اسلام در پيش روى آن حضرت بر زمين گذاشته شد. پيامبر با ديدن سر بريده بزرگ‏ترين دشمن خويش، سه مرتبه حمد خدا را بر زبان راند و فرمود: «الحمدللّه الذى لا اله الا هو» (سپاس خداى كه جز او خدايى نيست). در روايت ديگر آمده است كه حضرت فرمود: «سپاس خداى را كه بنده خويش را پيروز كرد و دين خود را عزت بخشيد.» 74 واقدى نقل مى‏كند: وقتى خبر كشته شدن ابوجهل به رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله رسيد، حضرت دست به دعا برداشت و عرض كرد: «پروردگارا، وعده خود را وفا كردى. خداوندا، نعمت خود را بر من تمام كن.» 75

بعد از فتح مكه نيز از مهم‏ترين نكاتى كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله به دوست و دشمن متذكر شد، موضوع توجه به خدا بود. حضرت وارد خانه كعبه شد، دو ركعت نماز خواند، آن‏گاه دو دست مبارك را بر چارچوب در كعبه گذاشته، با صداى بلند فرياد زد: «لا اله الا اللّه وحده لا شريك له، صدق‏وعده‏ونصرعبده‏وهزم‏الاحزاب‏وحده.» 76

خدامحورى پس از پيروزى در سيره على عليه‏السلام

نمونه زيبا در موضوع توجه به خدا بعد از پيروزى، در سيره نظامى اميرمؤمنان على عليه‏السلام، اشعار آن حضرت بعد از كشتن عمروبن عبدود است. بعد از اينكه حضرت قهرمان عرب، عمروبن عبدود را كشت، در حالى كه به سوى رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهمى‏آمد، اين اشعار را مى‏خواند: «به خاطر سفاهت و جهالت به حمايت از سنگ‏ها پرداخت و من به درستى به حمايت از خداى محمد پرداختم و آن‏گاه كه او را مانند تنه درخت خرمايى در ميان تخته سنگ‏ها و تپه‏ها رهايش كردم. از لباس‏هاى زيور و زره او روى گرداندم و چشم پوشيدم. در حالى كه اگر من كشته مى‏شدم، لباس‏هايم را پاره مى‏كرد و از تنم درمى‏آورد. اى جماعت احزاب هيچ‏گاه گمان نكنيد كه خداوند دين و پيامبرش را خوار و ذليل رها مى‏كند.» 77

بعد از جنگ جمل نيز حضرت با توجه دادن مردم به خداوند ـ تبارك و تعالى ـ بى‏اساس بودن تبليغات سران فتنه را بر همگان ثابت فرمود. طلحه و زبير هنگام جنگ به مردم بصره اعلام كرده بودند اگر على عليه‏السلام پيروز شود همه را خواهد كشت و تمام حرمت‏ها را هتك خواهد نمود. بچه‏ها را مى‏كشد و زن‏ها را اسير مى‏نمايد. پس براى حمايت از حريم خود بجنگيد و مرگ را بر رسوايى ترجيح دهيد. ولى امام عليه‏السلام پس از پيروزى بر خلاف شايعات مسموم طلحه و زبير، همه را بخشيد و براى آنها خطبه‏اى خواند و پس از حمد و ثناى الهى فرمود: «خداوند متعال داراى رحمت واسعه است و همواره گناهان را مى‏آمرزد و بسيارى از سركشان را عفو مى‏كند و اوست كه معصيت‏كاران را عقوبت مى‏كند و از حكومت خود بيم مى‏دهد و از بلاى خود مى‏چشاند و بايد بدانيد پس از آنكه درِ هدايت به روى مردم گشوده و پرده از چهره حقيقت برداشته شد، ديگر ضلالت و گمراهى معنا ندارد.» 78

نتيجه‏گيرى

از آنچه گفته شد به دست مى‏آيد كه:

1. خدامحورى در سيره رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و اهل‏بيت پاكش يك اصل اساسى و هميشگى بود. از ديدگاه رهبران معصوم اسلام عليهم‏السلامغفلت از ياد خدا و اتكا به عوامل مادى و ترجيح دادن رضايت غير خدا بر رضايت او عامل مهمى در سقوط انسان در وادى گمراهى است.

2. رهبران معصوم اسلام عليهم‏السلام در شرايط سخت نظامى و سياسى و همچنين در زمان پيروزى و اقتدار سپاه اسلام، تنها ياد خدا را در دل داشتند و به او توكل مى‏كردند. در عين حال كه از تمام امكانات و اسباب و وسايل مادى و شگردهاى نظامى استفاده مى‏كردند، هيچ‏گاه از بعد معنوى، به ويژه توجه به خدا، در امور نظامى غافل نبودند و از او مدد گرفته، از امدادهاى الهى نيز بهره‏مند مى‏شدند.

3. معصومان عليهم‏السلام در شدايد و مصائب، از اصل قرآنى استرجاع (انا للّه و انا اليه راجعون) مدد مى‏جستند و آن را بر زبان مى‏راندند. از شعار «اللّه اكبر» براى تضعيف روحيه دشمن و شكست آنان و در پيشبرد شگردهاى نظامى سود مى‏جستند. از ياد و مدد الهى و توكل به او در مقابل طعنه‏هاى منافقان بهره مى‏بردند. تحمل سخت‏ترين مصيبت‏ها را با ياد خدا و اينكه در محضر او و در مقابل ديدگانش اتفاق افتاده، براى خود آسان مى‏شمردند.

4. بررسى سيره معصومان عليهم‏السلام نشان مى‏دهد كه آنان در سخت‏ترين شرايط سياسى، حتى در ميدان جنگ به تقويت تفكر توحيدى و پاسخ‏گويى به شبهات در اين زمينه اهتمام داشتند. با تفكرات خرافى و شرك‏آلود مقابله و اعتقادات توحيدى مردم را تقويت مى‏كردند.

5. گذشته از سختى‏ها و شدايد، در حال پيروزى و اقتدار سياسى و نظامى نيز خدامحورى از مشخصه‏هاى سيره معصومان عليهم‏السلام است. آنان تمام توفيق‏ها و پيروزى‏ها را از خدا مى‏دانستند و به حساب او مى‏گذاشتند. بعد از پيروزى بر دشمن، مى‏كوشيدند از راه‏هاى مختلف، علاوه بر اينكه دل‏هاى معاندانِ مغلوب را متوجه خدا نمايند، مسلمانان پيروز را نيز بيشتر از پيش با فرهنگ توحيدى آشنا كنند و از هرگونه غرور و تكبر احتمالى بازدارند.

منابع

ـ نهج‏البلاغه، ترجمه فيض‏الاسلام، قم، دارالهجره، بى‏تا.

ـ صحيفه سجاديه، قم، الهادى، 1376.

ـ ابن‏سعد، محمّدبن سعد، الطبقات الكبرى، تحقيق محمّد عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، 1410ق.

ـ ابن‏طاووس، على‏بن موسى‏بن جعفر، الاقبال بالاعمال حسنه، تحقيق جواد قيومى اصفهانى، قم، مكتب الاعلام الاسلامى، 1415ق.

ـ ـــــ ، اللهوف على قتلى الطفوف، تحقيق شيخ فارس تبريزيان، بى‏جا، دارالاسوه للطباعه و النشر، 1414ق.

ـ ابن كثير دمشقى، اسماعيل‏بن، البداية و النهاية، بيروت، دار احياءالتراث العربى، بى‏تا.

ـ ابن‏هشام، السيرة النبوية، تحقيق مصطفى السقا و ديگران، بيروت، دارالمعرفة، بى‏تا.

ـ ابى‏الحديد، عبدالحميدبن، شرح نهج‏البلاغه، چ دوم، بى‏جا، دارالاحياء كتب العربيه، 1385ق.

ـ بيهقى، احمدبن حسين، دلائل النبوة فى معرفه احوال صاحب‏الشريعه، تحقيق عبدالمعطى قلعجى، بيروت، دارالكتب العلميه، 1405ق.

ـ تميمى مغربى، نعمان‏بن محمد، شرح‏الاخبار فى فضائل الائمّه‏الاطهار عليهم‏السلام، تحقيق سيد محمدرضا حسينى جلالى، قم، جامعه مدرسين، 1409ق.

ـ حلّى، جعفربن محمّد، مثيرالاحزان، تحقيق مؤسسه امام المهدى، چ سوم، قم، مؤسسه امام المهدى، 1406ق.

ـ خوارزمى، موفق‏بن احمد، مقتل الحسين عليه‏السلام، تحقيق محمد سماوى، قم، مكتبه‏المفيد، بى‏نا.

ـ صدوق، محمّدبن على‏بن بابويه، التوحيد، قم، جامعه مدرسين، 1398ق.

ـ طبرسى، فضل‏بن حسن، اعلام‏الورى باعلام الهدى، تحقيق مؤسسه آل‏البيت، قم، مؤسسه آل‏البيت، 1417ق.

ـ ـــــ ، مجمع‏البيان، تحقيق سيدهاشم رسولى محلاتى و سيد فضل‏اللّه يزدى طباطبايى، چ دوم، بيروت، دارالمعرفه، 1408ق.

ـ طبرى، محمّدبن جرير، تاريخ‏الامم و الملوك، تحقيق محمدابوالفضل ابراهيم، چ دوم، بيروت، دارالتراث، 1387ق.

ـ طوسى، محمّدبن حسن، مصباح‏المتهجد، بيروت، موسسه فقه‏الشيعه، 1411ق.

ـ عاملى كفعمى، ابراهيم‏بن على، المصباح، قم، رضى، 1405ق.

ـ عروسى حويزى، جمعه‏بن، تفسير نورالثقلين، قم، اسماعيليان، 1415ق.

ـ عياشى، محمّدبن مسعود، تفسير عياشى، تصحيح سيدهاشم رسولى محلاتى، بيروت، موسسه اعلمى، 1411ق.

ـ فيض كاشانى، مولى محسن، تفسير الصافى، تهران، صدر، 1415ق.

ـ كوفى، ابن‏اعثم، الفتوح، تحقيق على شيرى، بيروت، دارالاضواء، 1411ق.

ـ مازندرانى، ابن شهرآشوب، مناقب آل ابى‏طالب، بيروت، دارالاضواء، 1365.

ـ متقى هندى، علاءالدين، كنزالعمال فى سنن‏الاقوال و الافعال، بيروت، مؤسسه‏الرساله، 1409ق.

ـ مجلسى، محمّدباقر، بحارالانوار، بيروت، الوفاء، 1403ق.

ـ مسعودى، على‏بن حسين، مروج‏الذهب و معادن‏الجوهر، تحقيق اسعد داغر، چ دوم، قم، دارالهجره، 1409ق.

ـ مفيد، محمّدبن محمّدبن نعمان، الارشاد، تحقيق مؤسسسه آل‏البيت، قم، كنگره جهانى شيخ مفيد، 1413ق.

ـ ـــــ ، الجمل، تحقيق سيدعلى ميرشريفى، چ دوم، قم، مكتب الاعلام‏الاسلامى، 1374.

ـ مقريزى، احمدبن على، امتاع الاسماع، تحقيق محمد عبدالحميد النميسى، بيروت، دارالكتب العلميه، 1420ق.

ـ منقرى، نصربن مزاحم، وقعه صفين، تحقيق عبدالسلام هارون، چ دوم، قاهره، مؤسسه‏العربيه الحديثه، 1382ق.

ـ موسوى، سيدرضا، آشنايى با نهضت حسينى، مشهد، دانش شرقى، 1381.

ـ واقدى، محمّدبن عمر، المغازى، تحقيق مارسون جونس، چ سوم، بيروت، موسسه‏الاعلمى للمطبوعات، 1401ق.

پى نوشت ها

-1 دانشجوى دكترى تاريخ، مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى قدس‏سره. دريافت: 19/3/89 ـ پذيرش: 21/6/89.

ali.amini1353@qabas.net

1 ـ بقره: 207.

2 ـ انفال: 45.

3 ـ صحيفه سجاديه، دعاى 27.

4 ـ حسام‏الدين متقى هندى، كنزالعمال، ج 2، ص 243، ح 3931.

5 ـ انفال: 45.

6 ـ نصربن مزاحم منقرى، وقعه صفين، تحقيق عبدالسلام هارون، ص 203ـ204؛ محمّدبن جرير طبرى، تاريخ‏الامم والملوك، ج 5، ص 11.

7 ـ آل‏عمران: 13.

8 ـ انفال: 10.

9 ـ آل‏عمران: 160.

10 ـ محمّدبن عمر واقدى، المغازى، تحقيق مارسون جونس، ج 1، ص 280.

11 ـ همان، ج 1، ص 208.

12 ـ فضل‏بن حسن طبرسى، مجمع‏البيان، تحقيق سيدهاشم رسولى محلاتى، ج 3، ص 160.

13 ـ محمّدبن مسعود عياشى، تفسير عياشى، تصحيح سيدهاشم رسولى محلاتى، ج 2، ص 274ـ275؛ مولى محسن فيض كاشانى، تفسير الصافى، ج 3، ص 165؛ جمعه عروسى حويزى، تفسير نورالثقلين، ج 3، ص 96.

14 ـ فضل‏بن حسن طبرسى، اعلام‏الورى باعلام الهدى، ج 1، ص 184.

15 ـ محمّدبن عمر واقدى، همان، ج 1، ص 340.

16 ـ همان، ج 1، ص 194ـ196؛ فضل‏بن حسن طبرسى، اعلام‏الورى، ج 1، ص 173ـ174.

17 ـ محمّدبن عمر واقدى، همان، ج 2، ص 449.

18 ـ همان.

19 ـ همان، ج 2، ص 446؛ احمدبن على مقريزى، امتاع‏الاسماع، تحقيق عبدالحميد النميسى، ج 1، ص 225.

20 ـ محمّدبن عمر واقدى، همان، ج 2، ص 492ـ493؛ احمدبن على مقريزى، همان، ج 1، ص 243.

21 ـ محمّدبن عمر واقدى، همان، ج 3، ص 1114.

22 ـ همان، ج 3، ص 995؛ احمدبن على مقريزى، همان، ج 2، ص 51.

23 ـ فضل‏بن حسن طبرسى، اعلام‏الورى، ج 1، ص 244.

24 ـ بقره: 155و156.

25 ـ عبدالحميدبن ابى‏الحديد، شرح نهج‏البلاغه، ج 9، ص 111.

26 ـ محمّدبن على بابويه قمى شيخ صدوق، التوحيد، ص 83.

27 ـ نهج‏البلاغه، ترجمه فيض‏الاسلام، خ 137.

28 ـ نصربن مزاحم منقرى، همان، ص 308.

29 ـ ابن‏اعثم كوفى، الفتوح، تحقيق على شيرى، ج 5، ص 20؛ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 44، ص 328.

30 ـ ابن شهرآشوب مازندرانى، مناقب آل ابى‏طالب، ج 4، ص 100؛ محمّدباقر مجلسى، همان، ج 45، ص 6.

31 ـ مجادله: 19.

32 ـ موفق‏بن احمد خوارزمى، مقتل‏الحسين عليه‏السلام، تحقيق محمد سماوى، ج 1، ص 239؛ محمّدباقر مجلسى، همان، ج 44، ص 382.

33 ـ جعفربن محمّد حلى، مثيرالاحزان، تحقيق مؤسسه امام المهدى، ص 102؛ محمّدباقر مجلسى، همان، ج 45، ص 137.

34 ـ سيدبن طاووس، اللهوف على قتلى الطفوف، تحقيق فارس تبريزيان، ص 126.

35 ـ محمّدبن جرير طبرى، همان، ج 3، ص 297.

36 ـ صِفاح موضعى است، ميان حنين و مرز حرم و اين منزل در سمت چپ كسانى كه به مكه وارد مى‏شوند، واقع مى‏شود ياقوت حموى، معجم‏البلدان، ج 3، ص 467.

37 ـ محمّدبن جرير طبرى، همان، ج 5، ص 386؛ ابن‏اعثم كوفى، همان، ج 5، ص 71.

38 ـ ابن‏اعثم كوفى، همان، ج 5، ص 77.

39 ـ محمّدبن محمّد نعمان مفيد، الارشادج 2، ص 72؛ محمّدباقر مجلسى، همان، ج 44، ص 372.

40 ـ محمّدبن جرير طبرى، همان، ج 5، ص 403؛ ابن‏اعثم كوفى، همان، ج 5، ص 82.

41 ـ محمّدبن جرير طبرى، همان، ج 5، ص 418.

42 ـ محمّدبن محمّد نعمان مفيد، الارشاد، ج 2، ص 91.

43 ـ همان، ج 2، ص 94؛ محمّدباقر مجلسى، همان، ج 45، ص 2.

44 ـ موفق‏بن احمد خوارزمى، همان، ج 2، ص 5ـ8.

45 ـ محمّدبن محمّد نعمان مفيد، الارشاد، ج 2، ص 96.

46 ـ سيدبن طاووس، اللهوف، ص 169؛ محمّدباقر مجلسى، همان، ج 45، ص 46.

47 ـ محمّدبن محمّد نعمان مفيد، الارشاد، ج 2، ص 109.

48 ـ سيدبن طاووس، اللهوف، ص 171؛ محمّدبن محمّد نعمان مفيد، الارشاد، ج 2، ص 111.

49 ـ موفق‏بن احمد خوارزمى، همان، ج 2، ص 34.

50 ـ جعفربن محمّد طوسى، مصباح‏المتهجد، ص 827؛ سيدبن طاووس، الاقبال بالاعمال حسنه، ج 3، ص 304؛ ابراهيم‏بن على عاملى كفعمى، المصباح، ص 544.

51 ـ محمّدبن جرير طبرى، همان، ج 5، ص 377؛ اسماعيل‏بن كثير دمشقى، البداية و النهاية، ج 8، ص 156.

52 ـ محمّدبن جرير طبرى، همان، ج 5، ص 379؛ ابن‏اعثم كوفى، همان، ج 5، ص 61.

53 ـ ابن‏اعثم كوفى، همان، ج 5، ص 21.

54 ـ سيدرضا موسوى، آشنايى با نهضت حسينى، ص 132ـ133.

55 ـ محمّدبن عمر واقدى، همان، ج 1، ص 112.

56 ـ سخن حضرت به مدت محاصره شهر مدينه توسط سپاه احزاب اشاره دارد كه حدود يك ماه به طول انجاميد.

57 ـ محمّدبن محمّد نعمان مفيد، الارشاد، ج 1، ص 109 و 110.

58 ـ همان.

59 ـ محمّدبن عمر واقدى، همان، ص 642ـ643؛ محمّدبن سعد ابن‏سعد، الطبقات الكبرى، تحقيق محمد عبدالقادر عطا، ج 2، ص 81؛ عبدالملك‏بن هشام، السيرة النبوية، تحقيق مصطفى السقا و ديگران، ج 2، ص 330.

60 ـ محمّدبن عمر واقدى، همان، ج 2، ص 664.

61 ـ همان، ج 3، ص 937؛ ابن‏سعد، همان، ج 2، ص 121.

62 ـ همان، ج 2، ص 589ـ590؛ احمدبن حسين بيهقى، دلائل‏النبوه فى معرفة احوال صاحب‏الشريعه، تحقيق عبدالمعطى قلعجى، ج 4، ص 131.

63 ـ محمّدبن عمر واقدى، همان، ج 3، ص 1117؛ احمدبن على مقريزى، همان، ج 14، ص 519.

64 ـ ابن شهرآشوب مازندرانى، همان، ج 2، ص 115.

65 ـ نهج‏البلاغه، خ 134.

66 ـ در تعداد سپاهيان عراق و شام اختلاف است، ولى مشهور آن است كه سپاهيان امام نود هزار نفر و سپاهيان معاويه هشتاد و پنج هزار نفر بودند على‏بن حسين مسعودى، مروج‏الذهب، ج 2، ص 384.

67 ـ ابن شهرآشوب مازندرانى، همان، ج 3، ص 167.

68 ـ نهج‏البلاغه، خ 46؛ ابن ابى‏الحديد، همان، ج 3، ص 166.

69 ـ ابن ابى‏الحديد، همان، ج 5، ص 182.

70 ـ همان.

71 ـ اشاره به سوره مباركه «نصر»: «اِءذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجا فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابا».

72 ـ نهج‏البلاغه، خ 146.

73 ـ همان.

74 ـ اسماعيل‏بن كثير دمشقى، همان، ج 3، ص 289.

75 ـ محمّدبن عمر واقدى، همان، ج 1، ص 91؛ احمدبن على مقريزى، همان، ج 1، ص 110.

76 ـ محمّدبن عمر واقدى، همان، ج 2، ص 835؛ فضل‏بن حسن طبرسى، اعلام‏الورى، ج 1، ص 225ـ226.

77 ـ قاضى نعمان تميمى مغربى، شرح‏الاخبار فى فضائل الائمّه‏الاطهار عليهم‏السلام، ج 1، ص 296؛ محمّدبن محمّد نعمان مفيد، الارشاد، ج 1، ص 99.

78 ـ محمّدبن محمّد نعمان مفيد، الارشاد، ص 257؛ همو، الجمل، تحقيق سيدعلى ميرشريفى، ص 407ـ408.